

۱۱۸۰۷۲۶

کتاب‌شناسی توصیفی صبحاحی بیدگلی

با مقدمه‌ی:
دکتر اصغر دادبه

به کوشش:
علی‌میرزا انصاری
سید علی‌نوری

به مناسبت برگزاری
همایش بین‌المللی نکوداشت صباحی بیدگلی



دانشگاه آزاد اسلامی
واحد کاشان



همایش بین‌المللی
نکوداشت صباحی بیدگلی

سرشناسه: میرانصاری، علی، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور: کتاب‌شناسی توصیفی صباحی بیدگلی/ با مقدمه‌ی اصغر دادبه؛ به کوشش علی میرانصاری، سید مرتضی طاهری برزکی.

مشخصات نشر: کردگاری، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۱۹۲ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۹۵-۰۶-۶

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: این کتاب به مناسبت برگزاری همایش بین‌المللی نکوداشت صباحی بیدگلی منتشر شده است.

موضوع: صباحی بیدگلی، سلیمان، - ۱۲۱۸ق. - کتابشناسی

شناسه افزوده: طاهری برزکی، سیدمرتضی، ۱۳۶۳ -

شناسه افزوده: دادبه، اصغر، ۱۳۲۵ -، مقدمه‌نویس

شناسه افزوده: همایش بین‌المللی نکوداشت صباحی بیدگلی (۱۳۹۱: کاشان)

رد: ندی کنگره: ۱۳۹۱ ۹۲/۴۸۲۵۹۳Z

بند: دیویی: ۱۶/۸۶۱۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۹۲۸۷۲۳



انتشارات کردگاری



دانشگاه آزاد اسلامی
واحد کاشان



سید صباحی
نکوداشت صباحی

کتاب‌شناسی توصیفی صباحی بیدگلی

به مناسبت برگزاری همایش بین‌المللی نکوداشت صباحی بیدگلی

با مقدمه‌ی: دکتر اصغر دادبه

به کوشش:

سید مرتضی طاهری

علی میرانصاری

ناشر: کردگاری

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۹۵-۰۶-۶

سال و نوبت چاپ: ۱۳۹۴ - اول

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: شهر

کلیه حقوق برای پدیدآورندگان محفوظ است.

۸۰۰۰ تومان

فهرست

۵	پیشگفتار
۹	مقدمه: صباخی بیندگی زندگی و شعر او
۳۵	فصل اول: منابع سرایی
۳۷	الف) فارسی
۴۲	ب) ترکی
۴۳	فصل دوم: کتاب‌ها
۴۵	الف) منابع کهن
۶۱	ب) منابع جدید
۷۱	فصل سوم: مقالات
۱۴۳	فصل چهارم: نسخه‌های خطی
۱۶۳	فصل پنجم: پایان‌نامه‌ها
۱۷۵	فصل ششم: چاپ دیوان

پیشگفتار

وطن به بیدگل اما کسی ندید صباحی به دست دسته گل یا به فرق سایه بیدم

سلیمان صباحی بیدگل، از شاعران تاثیرگذار سده ۱۲ ق است که در بیدگل، نزدیک کاشان بدنیا آمد. از بیان دقیق تولد او، و نیز هنگام مرگش اطلاع روشنی در دست نیست. همین اندازه معلوم است که وی در اوایل سده ۱۳ ق در محل تولد خود، بیدگل درگذشت و همانجا نیز به خاک سپرده شد.

به درستی روشن نیست که وی در سیاحت خود را در کجا و زیر نظر چه کسی گذرانده است، ولی جامعه ادبی ایران در دوره سبک در شرایط چندان مطلوبی بسر نمی برد و سبک هندی که یک زمان در اوج زیبایی و لطافت قرار داشت، در دوره این شاعر دچار خمودگی شده و شعر فارسی را به تکرار و سس در ساخته بود. صباحی از این شرایط با تعبیر «قحط سال ادبی» یاد کرده است. همین تعبیر کوتاه نشان از فکر بلند و نگاه عمیق وی به حوزه ادب و شرایط ادبی جامعه خویش دارد.

این موضوع، صباحی را واداشت تا به فکر چاره افتد. او حل این مشکل را پیروی از شیوه سرایندگان متقدم دانست و ندا سر داد که: «بود طریقه ما اقتفا بر استادان ...» که منظور و مقصود وی، شاعران سبک های خراسانی و عراقی بود. صباحی با هاتف اصفهانی و آذر بیگدلی، همدل و همگام شد و همگی پایه های سبکی جدید در شعر فارسی را ریختند که بعداً، بر آن، عنوان «بازگشت ادبی» نهادند. در میان این دسته از شاعران، صباحی دارای درجه و مقامی ممتاز و برجسته شد. در غزل، توجه خود را بر سخن سعدی و حافظ متمرکز ساخت و در قصیده، سروده های چکامه سرایان بزرگ سده های پنجم و ششم، مانند عنصری، فرخی، سنائی، مختاری، معزی، انوری، لامعی و ازرقی را سرمشق خود قرار

داد. او تا بدان جا پیش رفت که فتح الله خان شیانی کاشانی، قصیده سرای بزرگ دوره قاجاری، به سخن درآمد و صباحی را پیشگام «بازگشت ادبی» به شمار آورد و گفت: «... در وضع بیان به کلی تغییر یافت و فصاحت و بلاغت در ظلمت شب های رکاکت و قباحات الفاظ مشکله و استعارات بارده مستتر گشت و در اواخر ملوک زند ... صباحی بیدگلی ... صبح صادق سخن را بالا کشید و به طریق شعرای باستان قصاندی چند به نظم آورد ...»

در آغاز این کلام، از صباحی به عنوان شاعری تأثیرگذار سخن رفت. تأثیرگذاری او از چند جنبه قابل تأمل است. اول، نقش آفرینی در ایجاد سبک جدید ادبی، یعنی «بازگشت». دوم، تلاش در قوام دادن، تکامل بخشیدن به مریثه سرایی و حتی تعزیه، سوم، ماده تاریخ‌های بسیار، که تنها در سبک ادبی والا دارند، که از مرتبه‌ای عالی در ثبت رویدادها و حوادث تاریخی برخوردار می‌باشند و چهارم، تربیت شاگردان بسیار در حوزه شعر و ادب که فتح‌علی خان صبا، تنها یکی از آنها محسوب می‌گردد. سخن گفتن از تأثیرگذاری صباحی، مجالی فراخ می‌طلبد که در این رساله آن با داشت کوتاه نمی‌گنجد. خوشبختانه در مقالات و منابع بسیاری که در این کتاب‌شناسی فراهم آمده، به ویژه مقدمه فاضلانه استاد فرزانه جناب آقای دکتر اصغر دادبه، به بیشتر آنها اشاره شده است که خوانندگان می‌توانند به این مقدمه و نیز به مندرجات و مطالب کتاب مراجعه نمایند.



مقام و مرتبه ادبی صباحی بیدگلی اقتضاء می‌نمود، کنفرانس جهت بزرگداشت وی برگزار گردد و به عنوان مجالی مستقل و البته جدید، وجوه مختلف زندگی و آثار وی مورد بررسی قرار گیرد. خوشبختانه این مهم به پایمردی دانشگاه آزاد کاشان و گروه ادبیات آن دانشگاه در آبان‌ماه سال جاری و در همان محل، با شرکت بسیاری از صاحب‌نظران، تحت عنوان «همایش بین‌المللی نکوداشت صباحی بیدگلی» برگزار می‌گردد. سال گذشته با اطلاع از برگزاری این همایش، به عنوان ادای دین به زادگاه آباء و اجدادی‌ام، برآن شدم تا خدمتی هرچند ناچیز به این کنفرانس انجام دهم. «کتاب‌شناسی توصیفی صباحی بیدگلی»، بهترین کار ممکن به نظر رسید. موضوع را با دبیر محترم علمی همایش جناب استاد دکتر دادبه و دبیر محترم اجرایی همایش، جناب آقای دکتر عبدالرضا مدرس‌زاده در میان نهادم. هر دو بزرگوار با روی گشاده با این پیشنهاد موافقت کردند. گردآوری، دسته‌بندی و تنظیم

مطالب آغاز گردید. در میانه راه، دوست باصفا و صدیق همراهم، جناب آقای سید مرتضی طاهری بزرگی، به همراهی و یاری‌ام برخاست و با کمک یکدیگر کار را به سرانجام رسانیدیم. اینک، ما گردآورندگان مدعی فراهم آوردن تمامی منابع مربوط به صباحی بیدگلی نیستیم ولی اعتقاد داریم که قسمت اعظم مآخذ و نیز مهمترین آنها در این مجموعه گرد آمده است.

روش گردآوری مطالب، همانند روشی است که در کتاب‌شناسی‌های ناصر خسرو، عطار و نیما یوشیج توسط نگارنده اعمال شده است. این مجموعه در شش بخش، به ترتیب زیر فراهم آمده است:

- منابع عمومی (فارسی - ترکی)

- کتاب‌ها (منابع کهن - منابع جدید)

- مقالات

- نسخه‌های خطی

- پایان‌نامه‌ها

- چاپ دیوان

امید است، این مجموعه، گامی به نشر و شناخت اندیشه، آثار و زندگی‌های صباحی بیدگلی به شمار آید. شاعری که تاکنون به تأثیرگذاری او در حوزه ادب و تاریخ دوران زندگی‌اش کمتر پرداخته شده است.

در پایان برخویش لازم می‌دانیم از بزرگوارانی که ما را در گردآوری این مجموعه یاری رساندند، تشکر و قدردانی داشته باشیم. جناب آقای دکتر اصغر دایم دبیر علمی همایش که با راهنمایی‌های خود، مشوق ما بودند و نیز این کتاب را با مقدمه، فهارس و خود مزین نمودند؛ جناب آقای دکتر عبدالرضا مدرس زاده، دبیر اجرایی همایش که با پشتیبانی خود، مقدمات چاپ و انتشار این مجموعه را فراهم ساختند، جناب آقای سید طیب رزاقی که با همت خود، برخی منابع کمیاب را در کاشان فراهم آوردند، و جناب آقای غلامرضا کردگاری، مدیرعامل محترم انتشارات کردگاری که زحمات چاپ این کتاب را بزرگوارانه متحمل شدند.

علی میرانصاری

تهران - مهرماه ۱۳۹۱

مقدمه

صبحی بیدگلی؛ زندگی و شعر او*

سخن گفتن در باب زندگی بزرگان علم و ادب ایران زمین سخت دشوار است و محقق در همان گام نخست و بدانگاه که می‌خواهد از نام و نشان و تاریخ تولد و زمان مرگ عالم یا شاعری که می‌خواهد در باب او تحقیق کند و از او سخن بگوید، حیران می‌ماند که نام و نشان‌ها و زمان زادن و درگذشتن بزرگان علم و ادب گردان و مبهم در منابع ضبط شده یا اساساً چیزی ضبط نشده است و این، از آن روست که بزرگان دانش و ادب و فرهنگ از میان مردم عادی برآمده‌اند و بالیده‌اند و نام و نشان یافته‌اند. به همین سبب غالباً زمان درگذشتن آنان، نسبت به زمان زاده شدنشان روشن‌تر و شناخته شده‌تر است که به گاه درگذشتن از جهان، نام‌آور بوده‌اند و به گاه ورود به جهان، ناشناخته! قاعده این است و اگر تنی چند از بزرگان چوون جامی و مولوی زندگینامه‌ای بالنسبه روشن دارند از مقوله استثناست و استثنا قاعده نیست. از تذکرها نیز جز یک سلسله کلی گویی چیزی به دست

* در باب زندگی خانوادگی و اجتماعی شاعر، در مقدمه دیوان به تصحیح نگارنده و همراهی دوست فاضل آقای عبدالله مسعودی آرائی، بحث و گفت و گو شده است. این دیوان در دست انتشار است.

نمی‌آید؛ کلی گویی‌هایی غالباً اغراق‌آمیز و افسانه‌گون که محقق باید حقیقت را در دل همین افسانه‌ها باز جوید و باز یابد. مهمترین و مطمئن‌ترین سند و مدرک در باب یک شاعر یا یک عالم، همانا آثار اوست؛ آثاری که چون با گزارش‌های شرح‌حال نویسان و تذکره‌پردازان درهم آمیزد و با روش علمی دمساز گردد حاصل کار دست کم تا حدی رضایت‌بخش و حاکی از حقیقت تواند بود.

این مقاله به دو بخش، و با دو عنوان، تقسیم می‌شود: زندگینامه؛ پایگاه شاعری؛

وطن، بیدگل اما کسی ندید، صباحی

به دست دسته گل یا به فرق سایه بیدم

(غزل ۴۲)

بخش اول: زندگینامه

شاعر ما، صباحی بیدگلی، در منابع مختلف با نام سلیمان، حاجی سلیمان، حاجی سلیمان بیگ (دیوان بیگی، حقیقه الشعراء، ۸/۲، ۹؛ آیین پور، از صبا ...، ۲۰/۲) و یک بار ملّا سلیمان (گویاموی، نتایج الافکار، ۴۷۵) معرفی شده است.

تاریخ تولدش در پرتو حدسی علمی، سال به تقریب ۱۱۱۱ق است، زیرا به احتمال قریب به یقین شاعر در سال ۱۲۱۳ق در گذشته و قریب استاد پنج سال در این جهان زیسته است. مبانی دریافت این دو تاریخ اولاً، دو ماده تاریخ است: یکی نخستین ماده تاریخی که از شاعر در دست است مربوط است به سال ۱۱۴۹ق (قطعه ۸۵) و آخرین ماده تاریخ هم مربوط است به سال ۱۲۱۲ق. بنابراین اگر آن سان که نخستین مصحح دیوان صباحی، مرحوم پرتو بیضایی گفته است، شاعر را هنگام سرودن نخستین ماده تاریخ بیست ساله بیانگاریم (پرتو بیضایی، مقدمه بر دیوان صباحی، چهارده)، که بسیار طبیعی و معقول می‌نماید سال تولدش ۱۱۲۹ق خواهد بود. از سوی دیگر آخرین ماده تاریخی که از شاعر در دست است مربوط است به سال ۱۲۱۲ق (نک: قطعه ۶۲) استمرار زندگی شاعر را تا سال ۱۲۱۲ مسلم می‌سازد و روشن می‌کند در ماده تاریخ درگذشت شاعر، سروده سحاب

اصفهانى که بر طبق آن، سال درگذشت صبايحى ۱۲۰۷ ق اعلام مى شود خللى وارد شده است. ماده تاريخ چنين است:

.... غرض کلک سحاب از بهر ضبط سال تاريخش

بگفتا: «آه کز ملک فصاحت شد سليمانى»

۱۲۰۷

با آنکه اکثر محققان به استناد اين ماده تاريخ، سال درگذشت صبايحى را ۱۲۰۷ ق ذکر کرده اند، ۱۲۰۷ ق، سال درگذشت صبايحى نيست. مرحوم پرتو بيضايبى حدس مى زند که به جاى «آ»، «هـ اى» بوده و در نتيجه سال درگذشت شاعر ۱۲۱۸ ق خواهد بود. اين حدس اولاً، با گزارش عبداللطيف خان شوشترى که اثر خود را در سال ۱۲۱۶ ق به پايان آورده، سازگار نيست زيرا در اين اثر آنجا که از صبايحى سخن در ميان است، مى گويد: «چندى پيش فوت او مسرع شد» (نخبة العالم، ۲۲۱)؛ ثانياً، تبديل «واى» به «آه» بعيد مى نمايد. به احتمال زياد حرف «وا» قبل يا بعد از واژه «آه»، افتاده: «واه کز ملک ...» يا «آه و کز ملک ...» و اين امر معقول است و معادى عدلى مصرع مى شود: ۱۲۱۳، که هم با سال سروده شدن آخرين ماده تاريخ از سوي شاعر (۱۲۰۲) سازگار است، هم با سخن عبداللطيف خان شوشترى ناسازگار نيست. نه تنها تاريخ تبديل و مرگ شاعر به دشواري و با جستجوگري ها و محاسباتى که ملاحظه شد به دست مى آيد و نه به آساني، که از غالب جلوه ها و جنبه هاى زندگى او نيز با به کارگيري همين شيوه ها آگاه بايد شد. اين همه معتبرترين سند و مأخذ در باب شاعر، يعنى ديوان، اطلاعاتى ارجمند از پاره اى روى داستان زندگى او به دست مى دهد:

۱. سعدى گونگى اوست در از دست دادن پدر به گناه کردگى و قمار گرفتن تحت سرپرستى مادر. سعدى آنجا که از همدردى با کودکان بى سرپرست سخن مى گويد تصريح مى کند که در کودکى پدر خود را از دست داده است (بوستان، بيت ۱۱۵۲):

مرا باشد از درد طفلان خبر که در طفلى از سر برفتم پدر

و صبايحى در قصيده اى (قصيده ۱۶) به مطلع:

نيلى است جامه از ستم چرخ اخضرم خون دل است از خم گردون به ساغرم

که قصيده اى است بلند و دردآلود، از اين معنا سخن مى گويد که در کودکى پدرش از

سر برفته و تربیتش را مادر به عهده گرفته است و چونان بسیاری از مادران این مرز و بوم، که در پرتو تربیت آنان، مردانی بزرگ به بار آمده‌اند، از او صباحی بیدگلی ساخته است:

دیدم به ظل شفقت تو تربیت همه ناشسته لب ز شیر پدر رفت از سرم
سوی حقم تو راه نمودی سزد اگر خواهان مغفرت به تو از لطف داورم

۲. ابن یمین گونگی اوست در انتخاب شغل زراعت و نه مداحی که او نیز چونان ابن یمین (د ۶۹۰)، به رغم شیوه رایج شاعران، پیشه مدح و مداحی برگزید.^۱ و چونان این شاعر که رزه داشت تا مزرعه‌ای به دست آورد و دو گاو، که یکی را امیر نام نهاد و دیگری را وزیر و کرب خاست چون خودی نیندد و بر چون خودی سلام نکند (ابن یمین، دیوان، ۵۲۸). نه از حرف که در عمل پیشه مقدس زراعت برگزید و عمری را سربلند در پرتو این پیشه گذرانید (قطعه ۲۱):

نظر چو کردم و دیدم به کارهای جهان
س از تجارت شغلی به از زراعت نیست
چه انتفاع ز کار زراعتش باشد
چون من شمر که به دست اندرش بضاعت نیست

۳. ناصر خسرو گونگی اوست در ریختن «قیمتی» در «اند دلی در پای خوکان» از آن رو که صباحی مداحی را به عنوان شغل و پیشه انتخاب نکرد حتی یاسخ او به یکی از علاقمندانش که بدو پیشنهاد می‌کند بابت سرودن هر بیت از او سله‌ای درخت دریافت کند این است که (قطعه ۱۰۲):

نیست از بهر زاده فکرم از کسسم آرزوی کاینی
صله شعر من همین کافی است که دلم خوش کنی به تحسینی

مدایح او یا ستایش ارزش‌ها و شخصیت‌های دینی است از طریق مدح قدرت مبدارانی که به نوعی به تحلیل از این ارزش‌ها اقدام کرده‌اند مثل ستایش آقامحمدخان در

۱. من در باب اهمیت مدح، با ظاهر نامقبولش در دو جا سخن گفتم: مقدمه دیوان نجیب کاشانی، چاپ شهر مبرات مکتوب؛ مقدمه دیوان صباحی بیدگلی (در آستانه انتشار).

قصیده‌های ۷، ۹، و ۲۴ دیوان به سبب نصب ضریح نقره بر مزار حضرت علی(ع)، زراندود شدن گنبد حضرت امام حسین(ع)، و سرانجام نصب ضریحی دیگر بر مزار حضرت علی(ع)، یا در ستایش شخصیت‌های دینی است و چون مدح حضرت امام حسن(ع) (قصیده ۲۰) و ستایش پیامبر (ص) اکرم (قصیده ۱)؛ و یا ستایش شخصیت‌های فرهنگی و علمی است فی‌المثل چون ستایش لطفعلی بیگ آذر در قصیده‌ای مبتدا به لغز به مطلع:

چيست آن مرغی که دارد دو زبان در یک دهن

گاه دمسازیش آیین گاه غمازیش فن

(قصیده ۲۱)

که به افتخای قصیده معروف منوچهری؛ قصیده لغز شمع در ستایش عنصری به مطلع:

ای نهاده بر میان فرق - آن خویشتن

جسم ما زنده به جان و جان تو زنده به تن

سروده و چونان منوچهری چیر دستی و استادی از خود نشان داده است. چنین است قصیده استادانه و کم مانند (قصیده ۱۸) به مطلع:

دوشم که نمی‌ماند به شب‌های دگر بر چشم به سها طعنه همی زد به سهر بر

در مدح آذر که به افتخای امیر معزی سروده و اگر بر اثر سروده معزی نباشد فروتر از آن نیست. اما مدایحی که به ظاهر مدح ارباب قدرت است، مثل قصیده در مدح فتحعلی شاه قاجار (قصیده ۲) به مطلع:

باز اقلیم چمن خسرو آزار گرفت دست گل تیغ تار از کف خار گرفت

به نظر ما و در باطن، دارای هدفی تربیتی و اخلاقی و فرهنگی است و این هدفی است که در طول تاریخ مدیحه‌سرایی، از سوی شاعران مدیحه‌سرا، دانسته و نادانسته، خودآگاهانه و ناخودآگاهانه، دنبال شده است. در جنب این هدف یا ارزشی که بر آن مترتب است از ارزش زبانی و ادبی مدایح نیز غافل نباید بود.

توضیح سخن آنکه اگر به دیده انصاف بنگریم، مدایح شاعران پارسی‌گوی دو اثر ارجمند به بار آورده است: یکی، اثر زبانی و ادبی، که مجموعه این سروده‌ها پشتوانه‌ای

بی‌مانند و ارزشمند برای زبان و ادب پارسی فراهم آورده است؛ پشوانه‌ای که اگر نبود زبان و ادب پارسی زمان‌های دراز به عنوان زبان رابطه‌ای و زبان فرهنگی در بخشی بزرگ از جهان حضور و حاکمیت نمی‌یافت؛ حضور و حاکمیتی که خاطره آن و صورت رنگ پریده آن، همچنان برای ما افتخار آفرین و مایه سربلندی است؛ دوم، اثر تربیتی و فرهنگی، که ستایش ممدوحان و توصیف آنان به دلیری و پهلوانی و جوانمردی و بخشندگی، ارزشی تشویقی و تربیتی داشت و موجب ترویج فرهنگ بخشندگی و پهلوانی می‌شد و دلیران و بخشنده‌تر را دلیرتر و بخشنده‌تر می‌ساخت و اگر احیاناً حتی دلیر و بخشنده نبودند، آنان را برمی‌انگیخت تا به سوی دلیری و بخشندگی روی آورند. استادی بزرگ بر روی یکی از صفات نه‌مین کتابی که می‌خواست به دانشجویی کوشا و علاقه‌مند هدیه بدهد، عبارتی نوشت: «تعرافی که مایه شگفتی دانشجو شد. استاد چون شگفتی دانشجو را دید خطاب بدو گفت: به بخشی از صفاتی که به تو نسبت داده‌ام موصوفی، و برخی را نوشته‌ام که بکوشی تا بدانها موصوف شوی!» و شاعران، ممدوحان را به صفاتی موصوف می‌ساختند تا اگر فاقد آن صفات بودند بکوشیدند بدان صفات موصوف شوند و غالباً به طور نسبی چنین می‌شد که آن ممدوحان، حتی گردنکشان بی‌فرهنگ یا کم‌فرهنگ به یمن تلاش همان شاعران و در پرتو فرهنگ حاکم بر جوامع آن روز، شعر را می‌فهمیدند و از آن تأثیر می‌پذیرفتند. نیک پیدا است که اگر شاعری حتی بدین حد نمی‌اندیشید باز هم همین آثار بر مدایح او مترتب بود. از این نکته هم نمی‌توان غافل بود که طبع نظر از نتایج مترتب بر مدایح، مدح گردنکشان، به ویژه با معیارهای روزگار ما ناآشنا می‌نماید و حداقل کرداری ستوده به شمار نمی‌آید. به همین سبب اگر در میان مداحان شاعران بداند شود که ناصر خسرو وار «قیمتی در لفظ دری را در پای خوکان» نریزد جایگاه و پایگاهی خاص و متفاوت دارد و صباحی بیدگلی از معدود شاعرانی است که چنین جایگاه و چنین پایگاهی دارند.

۴. حافظ گونگی اوست در دلبستگی به زادگاهش بیدگل. صباحی بیشتر سال‌های عمر خود را در زادگاهش بیدگل گذرانده است. دلبستگی صباحی به بیدگل به دلبستگی حافظ به شیراز می‌ماند. شکوه کردش از بیدگل هم در غزلی (غزل ۴۲) به مطلع:

مکش به خون پر و بالم که من هر آنچه پریدم

به غیر گوشه بامست نشیمنی نگزیدم

با این بیان که:

وطن به بیدگل اما کسی ندید صباحی به دست دسته گل یا به فرق سایه بیدم

یادآور شکوه شاعرانه حافظ در غزلی (غزل ۳۷۴) از شیراز است:

سخن‌دانی و خوشخوانی نمی‌ورزند در شیراز بیا حافظ که تا خود را به ملکی دیگر اندازیم

صبحاحی چونان حافظ، که به شیراز مهر می‌ورزید، به بیدگل مهر می‌ورزد و چون آرمان گرایانه آنجا را که می‌خواهد و باور دارد که در بیدگل باید برایش مهیا شود، نمی‌یابد شکوه می‌کند. اگر حافظ از یک سو می‌خواهد تا «خود را - از شیراز - به ملکی دیگر اندازد» از سوی دیگر از «سیم جان می‌سراید «خوشا شیراز و وضع بی‌مثالش» (دیوان، غزل ۲۷۹). صباحی نیز که سحر دل‌بسته بیدگل و وضع بی‌مثال آن است؛ وضعی بهشت آسا (نک: شوشتری، تحفه العالم، ۴۱ - کلانتر ضرابی، تاریخ کاشان، ۳۲) در بیت به ظاهر شکوه‌آمیز «وطن به بیدگل اما کسی ندید صباحی ...»، به واقع بیدگل بهشت آیین را می‌ستاید و به گفتهٔ وصاف بیدگلی به سبب اشتها، ریهٔ بیدگل می‌شود: «این فرد شعر ... موجب تعریف و اشتها این قریه [= قریه بناتل] است» (رسالهٔ چراغان، ۲۲ الف).

دل‌بستگی صباحی به بیدگل موجب شد تا چونان خواسته شیراز اهل سفر نباشد و جز چند سفر کوتاه، چنانکه گفتیم، بیشتر عمر خود را در بیدگل بگذراند. سفر به مشهد و به حجاز (= مکه) در جوانی؛ سفر به اصفهان و قم؛ همسایگی با کاشان، و به شیراز، دیار سعدی و حافظ که کعبهٔ شاعران است. در تمام این سفرها، جد او دراز بیدگل و روح او در بیدگل بوده است: در سفر حجاز قطعه‌ای می‌سراید و احساس خود را نسبت به ایران و نسبت به کاشان و زادگاه خود بیان می‌کند (قطعهٔ ۷۹):

ای باد اگر به ساحت ایران گذر کنی	آن جلوه‌گاه سروخرامان دوستان
زنهار رو به جانب کاشان که باشدش	تابنده از افق رخ تابان دوستان
با دوستان بگو به حجازت گذر فتاد	برخسته‌ای که بود شاخوان دوستان

و تا پایان قطعه، در هر بیت به نوعی از شیفتگی خویش نسبت به وطنش سخن

می‌گوید. در سفر شیراز، که ظاهراً طولانی‌ترین سفر اوست؛ شهری که در نگاه و در احساس شاعران پایگاهی خاص دارد، باز هم نگاهش و احساسش نسبت به بیدگل، حکایتی است شنیدنی و خواندنی. صباخی یکجند در شیراز می‌ماند، به فعالیت‌های ادبی می‌پردازد و مهمتر از همه، دل به دلستانی می‌دهد، اما بیدگل را از یاد نمی‌برد و در یک مثنوی (مثنوی ۵) که تداعی کننده مثنوی لیلی و مجنون نظامی است و یادآور پیام‌های مجنون به لیلی سخن را این‌گونه آغاز می‌کند:

ای باد شمال عطر پرور از نکهت تو جهان معطر ...
و این پس ادامه می‌دهد:

... افتد چو به خاک، فارس راحت
شهری است بسی حجت‌ه آنها
شیرازۀ دفت‌کشان
خرم چو بهشت جاودگی
سروش ز سهی قدان رست
گل، روی بتان دلفریش
شوخی است در آن میانه ممتاز
مردم صفتی فرشته‌خویی
و پس از توصیف‌هایی دلپذیر از این دست، خطاب به باد می‌گوید:

بخرام به آن دیار زنهار بگذر سوی آن نگار زنهار

و پس از توصیف احوال خود که یادآور احوال مجنون است، توصیف‌هایی از این دست که:

روزم چو شب و شب سیاه است نو مید ز نور مهر و ماه است
روزی نبود که رود جیحون باز ایستدم ز چشم پر خون ...
صبری نه که سازمت فراموش بختی نه که گیرمت در آغوش
دایم غم سینه سوزم این است ذکر شب و فکر روزم این است ...

و سرانجام با ذکر دعایی هنرمندانه در حق معشوق، سخن شاعرانه خود را این‌سان به

گلزار تو ایمن از خزان باد از آفت دهر در امان باد

با اینهمه دل‌بستگی به شیراز نشان می‌دهد که دل‌بستگی نسبت به بیدگل حکایتی دیگر است و اگر سعدی از شیراز به قدم می‌رود و به سر باز می‌گردد تا عشق و اشتیاق خود را به زادگاهش نشان دهد، او چنین احساس و چنین وضعی نسبت به بیدگل دارد و طی قطعه‌ای (قطعه ۷۱) که خطاب به نسیم صبا آغاز می‌شود از نسیم می‌خواهد که پیام عشق و اشتیاق او را به بیدگل و خویشان و یاران او در آن دیار برساند. از صبا می‌خواهد که از فارس به عراق برود و چون به کاشان رسید به بوستانی نزدیک کاشان رهسپار شد به نام بیدگل:

...م آن بیدگل کش از گل و بید دشت و جوالعل گون، زمرد فام

و چون سلاش را به خویشان و یاران رساند از قول او اعلام کند:

دیده اختر نشان کنم که دگر باید اختر فشردم تا بام

باشدم از فسون زان سهیل دیده خون ریزتر ز خنجر سام

از وطن دور اگر فتد راهش به ارم دل نگیردش آرام

و سرانجام آن سان که سعدی با همه دل‌بستگی به شام، شیراز را ترجیح می‌دهد و می‌سراید (کلیات، ۱۰۷۰)

میلش از شام به شیراز به خسرو مانست نه به اندیشه شیرین ز شکر باز آمد

صبحی نیز سرانجام با همه دل‌بستگی به شیراز، بیدگل را بر شیراز ترجیح می‌دهد و چنانکه سخن رفت آشکارا می‌گوید: از وطن دور افتاده در بهشت نیز آرام نمی‌گیرد:

از وطن دور اگر فتد راهش به ارم دل نگیردش آرام

و سرانجام در یک غزل ناتمام که بسا می‌خواسته تا بسیاری از حرف‌های ناگفته را آنجا بگوید و نتوانسته است، ضمن اشاره به دلدادگی خود در شیراز، سخن را این‌گونه به سر می‌برد (غزل ناتمام ۵):

ز نهار ز شیراز بکش پای صباحی جایی که توان داد دل ایمن نتوان بود

(۵) تعلیم و تعلمش در فضای فرهنگ ناب ایرانی: سند و مآخذی معتبرتر از دیوان شاعر

در دست نداریم تا ما را از چند و چون تعلیم و تعلّمش آگاهی دهد. تذکره‌ها، که منابع معتبر در احوال و افکار شاعران است، در این باب خاموشند و اطلاعی به دست نمی‌دهند. نمی‌توان انتظار داشت که دیوان شاعر چنان یک تذکره یا یک کتاب تاریخ، آشکارا اطلاعاتی از نحوه تحصیل، از استادان و از شاگردان شاعر در اختیار پژوهنده قرار دهد، اما بر اساس همین سند خاموش و در لابه‌لای ابیات ثبت شده در آن، می‌توان نکته‌ها آموخت و نکته‌ها به دست آورد. وقتی این سند معتبر را با سند معتبر دیگری که همانا فضای فرهنگی و نحوه آموزش و پرورش عصر شاعر است، در کنار یکدیگر قرار دهیم و از هر دو مدد بگیریم به حقایق دست می‌یابیم که از هیچ تذکره و هیچ تاریخی بر نمی‌آید. دیوان صباحی، چونان در آن‌ها، دیگر شاعران، اثر یا معلولی است که بر بنیاد برهان آنه (= آنی) ما را به مؤثر یا علتی رهنمون شود که در جستجوی آنیم. در برخورد نخستین و در نگاه اول، علت یا مؤثر، شاعر است که آثار خود را پدید آورده، اما با تأمل بیشتر بدین نتیجه می‌رسیم که پدید آورنده آثاری نه مرسوم از آن‌ها به دیوان صباحی بیدگلی تعبیر می‌شود و گذشته از آنکه جلوه‌گاه ذوق ناب و آراسته احساسات لطیف هنرمندانه به شمار می‌آید. آکنده از اشارات به مسائل دانش‌های نقلی و علمی، به اساطیر ملی و مذهبی و به نکات بدیع و باریک علمی و فلسفی نیز هست و در نتیجه پدید آورنده آن، بناگیز شخصیتی هنرمند و دانشمند است که در پرتو هنر و دانش خود، آثار بدیع و آراسته‌ای بر زبان هنرمندانه و با نگاهی عالمانه پدید آورده است. کافی است در نخستین قصیده دیوان (قصیده ۱) تأمل کنیم به ذوق سلیم و دانش گسترده سراینده آن پی ببریم. در این قصیده گذشته از تصویرهای گوناگون هنرمندانه، شاهد دهها اشاره به داستان‌ها و اساطیر ملی و مذهبی می‌توانیم بود. به همین صورت و سان بر هر یک از قطعات و غزل‌ها. به ویژه بر هر یک از ترکیب‌بندها و قصیده‌ها که انگشت نهم برآستی ذوق و تحقیق و دانش سراینده آن را به عیان می‌بینیم و چنین است که آثار ارجمند صباحی برهانی استوار بر پایگاه بلند او در دانش و ادب به شمار می‌آید و روشن می‌سازد که پدید آورنده این آثار، نه امی تواند بود، نه ممکن است که باری به هر جهت، از اینجا و آنجا، صرفاً مضامینی از میدان مشترک شاعران وام گرفته و در کار شاعری از آن سود جسته باشد که نحوه به‌کارگیری اصطلاحات علمی و چگونگی مضمون پروری‌ها و مضمون پردازی‌های او گواه آگاهی‌های ژرف او از مبانی و مسائل علمی آن روزگاران و شاهد صادق چیرگی او بر مسائل ادبی، هنری و حتی علمی برابر

موازین و معاییر آن عصر به شمار می‌آید. در آن روزگاران تا رواج شیوهٔ تعلیم و تربیت جدید و سپس سلطهٔ تلویزیون و رادیو، دو گونهٔ مدرسه و دو نوع معلم و در نتیجه دو نظام تعلیم و تربیت در کار بود: نظام مستقیم؛ و نظام غیرمستقیم.

نخست، نظام مستقیم، یا نظام آموزشی مدارس که اساس آن انتقال علوم به طالبان علم از طریق تعلیم معلم‌ان و تدریس مدرسان بود. از آموزش صباحی از طریق این نظام بی‌خبریم و در نتیجه استادان او را هم نمی‌شناسیم.

دوم، نظام غیرمستقیم، یا آموزش از طریق فضاهای فرهنگی جامعه و به تعبیر امروزی‌ها از طریق «مجموعهٔ جامعه». نه تنها در روزگاری که صباحی می‌زیست؛ بلکه تا زمانی نزدیک به عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم؛ عصری که دستگاه‌های ارتباط جمعی، به ویژه رادیو و تلویزیون، بر آن حاکم شده بود، ساعات فراغت مردم عادی با نقل شفاهی آثار ادبی خاصه نقل شاهنامه، و اعانت فراغت مردم فرهیخته با مطالعهٔ آثار ادبی می‌گذشت. انجمن‌های ادبی بالنسبه عمومی و جاذب ادیب بالنسبه خصوصی در تعلیم و تربیت سهمی عمده داشتند و از هر مدرسه و هر استاد توانایی موثرتر بودند. علاقه‌مندان نه به اکراه که با میل و رغبت در این محافل شرکت می‌کردند و بهره می‌بردند. اگر ما از تحصیل رسمی صباحی در مدارس آن روزگار بی‌خبریم و البته به دلیل کافی بر نفی تحصیل او در مدرسه نیست که: «عذم الوجدان لایندل علی عذم الوجود»، در ارتباط صباحی با نظام غیرمستقیم تعلیم و تربیت روزگار او تردیدی نیست. او، بی‌شک، ان کوشاترین، علاقه‌مندترین و موفق‌ترین شاگرد این نظام در روزگار خویش بوده و به گواهی آثارش هرچه باید بیاموزد، آموخته است. تصریح صباحی بدین معنا که نهالی است خود را، استثمرش و نه نخلی است که به اقتضای طبیعت خویش بالیده و سرکشیده و در پرتو پروانهٔ نگرفته است (قصیده ۱۷) ناظر بر آموزش و پرورش او در نظام غیرمستقیم تعلیم و تربیت روزگار وی تواند بود.

خود رو نهالیم که شدستم ثمرفشان

نفکنده ابر تربیتی سایه بر سرم

نیرو مرا به پرورشی نیست در جهان

نخلسم به اقتضای طبیعت کشیده سر

وقتی از تأثیر تربیتی جامعه در قیاس با تأثیر خانواده سخن می‌گوییم و چنین نتیجه می‌گیریم که با همه تأثیری که خانواده در تربیت فرزندان دارد از تأثیر تربیتی جامعه غافل نمی‌توان بود، باید بپذیریم و باور کنیم که با تمام اهمیت تعلیم مدرسی، از تأثیر تربیتی و

آموزشی فضاهای فرهنگی جامعه یا جو جامعه نباید غفلت ورزید. پدران ما که به زبان شعر و مثل و تمثیل سخن می‌گفتند و با عدم امکانات با دشواری‌های توان فرسای زندگی در این سرزمین ستیز می‌کردند و از این ستیز، سرافراز بیرون می‌آمدند، پرورده آن فضاها بودند؛ فضاهایی که اگر برآستی آهنگ ستیز با تهاجم فرهنگی و حفظ کیان خود داریم باید با استفاده از امکانات امروزی به تجدید آن، متناسب با زندگی امروز اقدام کنیم و الا ما، ما نخواهیم ماند! در نظام غیرمستقیم آموزش و در آن فضاهای فرهنگی اساس تعلیم شعر بود و آموزندگان با خواندن شعر و به خاطر سپردن آن، هم به علوم ادبی راه می‌بردند، هم به سوی فهم مسائل علمی ره می‌گشودند (نک: دادبه، نقش تعلیمی غزل ... ۹۳ به بعد) و صباحی باهوس به‌رسان این پویای خود از این طریق توشه‌ها اندوخت و راهها به سوی فهم مسائل علمی باز کرد و از طریق شعر در یک مسئله علمی به علم اجمالی رسید و بسا با روی آوردن بدان علم تحقیق در آن مسئله به علم تفصیلی دست یافت. گذشته از کاربردهای استادانه اصطلاحات علوم مخاف و اشارات استادانه به پاره‌ای مسائل علمی از سوی صباحی، که پیشتر بدان توجه نداشت، اسامی عالمانه شاعر در یک قطعه (شماره ۱۰۱) ضمن استفاده از اصطلاحات و باورهای نجومی، به یک منتقد حاکی از اطلاعات در خور توجه وی از دانش نجوم تواند بود. اساساً شاعران بزرگ که جای خود دارند، حتی شاعران درجه دوم و درجه سوم، گونه‌ای جامعیت داشته‌اند و از علوم مختلف روزگار خویش بی‌بهره نبوده‌اند و صباحی اگر در قیاس با بزرگان و صاحبان فردوسی و نظامی و مولوی، سعدی و حافظ، شاعر درجه اول به شمار نمی‌آید، بی‌گمان در حوزه شاعران دوره بازگشت، شاعری بزرگ و درجه اول محسوب می‌شود و اشارت به مسائل مختلف دانش‌های گوناگون در شعر خویش از سویی و تسلط او بر معاییر و موازین شعر و ادب از سوی دیگر حاکی از جامعیت اوست. چنانکه در ادامه سخن خواهیم دید ملک الشعراء فتحعلیخان صبا (دیوان، ۲۹۳) صباحی را «ابری فیاض و بحری یاذل» خوانده و استاد زرین‌کوب به استناد قول محققان بر علاقه‌مندی او به علوم ریاضی و فنون شعری، از آوان جوانی تأکید ورزیده است (از گذشته ادبی ... ۴۵۸).

شاگردان صباحی: اگر از چند و چون تحصیل صباحی جوان بی‌خبریم و استادان او را نمی‌شناسیم و ناگزیریم تا با شیوه‌ای عقلانی اثبات کنیم که شاعری چون او با آگاهی از دانش‌های گوناگون، امی نمی‌تواند بود و می‌بایست گذشته از آموختن، از فضای فرهنگی

حاکم بر جامعه‌ای که در آن می‌زیسته، نزد استادانی درس خوانده باشد صباحی را در هیأت شاعری استاد که در جنبش بازگشت، نقشی خاص ایفا کرده است به خوبی می‌شناسیم و می‌دانیم انجمن یا انجمن‌هایی که صباحی در آنها عضویت و فعالیت داشت چونان مدرسه و دانشگاه‌هایی بود که شاگرد می‌پرورید، آن هم شاگردانی که نه با هدف گرفتن مدرک بدان انجمن‌ها می‌رفتند، که اساساً مدرکی در کار نبود، بل شاگردانی مشتاق که هدفی جز آموختن نداشتند و صباحی‌ها استادان این مدرسه‌ها و این دانشگاه‌ها بودند. شناخته شده‌ترین و برجسته‌ترین شاگردان صباحی، ملک‌الشعرا فتح‌لیخان صبای کاشانی (۱۱۷۹-۱۲۳۸ق) است که تخلص خود را نیز از صباحی گرفت و از دانش فضل و ادب صباحی توشه‌ها اندوخت.

صبا در ستایش استاد خود، صباحی چند قصیده سروده و در آنها ضمن اظهار ارادت و احترام نسبت به استاد از پایگاه بلند علمی او سخن در میان آورده است. سخنان ستایش‌آمیز صبا خود بر مبنای اسوار در اثبات این معنا است که صباحی گذشته از کسب دانش و فضل از فضای فرهنگ عصر خویش، نزد استادانی نیز درس خوانده و کسب علم کرده و به پایگاهی بلند در دانش و ادب دست یافته است. از جمله قصایدی که صبا در مدح استاد خود صباحی سروده و در آن به پایگاه بلند استاد در دانش و ادب تأکید ورزیده، این سه قصیده است:

— قصیده‌ای ۶۸ بیتی به مطلع (دیوان، ۲۹۲-۲۹۵):

سفر کردم از کوی دلدار بی‌دل هم دست بر سر هم پای در گل
با ابیات ستایش‌آمیزی از این دست:

سلیمان ملک فصاحت صباحی که ابری است فی‌السن و بحر است باذل
زهی کلک معجز نگارت که هر دم کند وحی منزل بر اصحاب نازل
بود با بیانت اساطیر فاسد بود با بیانت اثاویل باطل

— قصیده‌ای ۶۶ بیتی به مطلع (دیوان صبا، ۳۳۶-۳۴۰):

سودی به جهان به جان نینم از چرخ به جز زیان نینم
و با ابیاتی از این گونه:

استاد سخنسرا صباحی کز نظم قرین آن نینم

- قصیده‌ای ۴۰ بیتی با ردیف صباحی به مطلع (دیوان صبا، ۵۱۱-۵۱۳)

صفوت صبح است یا صفای صباحی طلعت مهر است یا لقای صباحی

صبحاحی نسبت به بسیاری از شاعران آن روزگار سمت استادی داشته و در تربیت آنان مؤثر بوده است. احترامی که صاحب اصفهانی پسر هانف (د ۱۲۲۳ یا ۱۲۲۲ ق) نسبت به صباحی قائل بود و ارادتی که به وی می‌ورزیده گواه صحت مدعای ماست. سنان به دارای شخصیتی خودستا بود و دیگران را به چیزی نمی‌گرفت و خود را در انواع نظم برتر از همکشان خویش می‌شمرد. صباحی را این سان می‌ستاید (نک: پرتو بیضایی، مقدمه بر دیوان صباحی، پاورقی ص چهارده).

نیم ز بستن انواع نظم کسم ز کسی چه در فنون قصاید چه در سیاق غزل
جز از جناب صباحی که خود به عز جلال نیافریده نظیرش خدای عزوجل

تا اهمیت نظام آموزشی غیرمستقیمه تأثیراتش در تعلیم و تربیت هر چه بیشتر روشن شود سخن را با یک پرسش به پایان می‌بریم. همشهرت من، فرخی یزدی، کجا، در کدام مدرسه و نزد چه کسانی درس خواند و فرخی شادروان شهریار کاشانی من، همایون (سیدرضا آل یاسین) کجا، و نزد چه کسانی درس خواند و «همایون» شد؟ تردید نکنیم که مدرسه و معلم اصلی این دو بزرگ بزرگوار همان فضای فرهنگساز بود که مؤثرتر از هر مدرسه و هر دانشگاه عمل می‌کند و صباحی‌ها، فرخی‌ها و همایون‌ها می‌پرورد و در حفظ فرهنگ ایران مؤثر می‌افتاد. این شیوه تعلیم و تربیت دو پشتوانه استوار داشت: یکی، کتاب؛ دوم، محافل علمی و ادبی. شاگرد این مکتب و پیرو این شیوه از مطالعه کتاب، به ویژه از مطالعه دیوان‌های شعر بهره می‌گرفت و بر دانش خود می‌افزود و با حضور در محافل و مجالس علمی و ادبی و در پرتو همنشینی با پیش کسوتان و به طور کلی در اثر مجالست با آنان که بیشتر از او می‌دانستند و به پاسخ پرسش‌های خود دست می‌یافت و از این طریق نکته‌ها آموخت و دانش‌ها می‌اندوخت.

(بخش دوم) پایگاه شاعری:

صبحاحی را هم به لحاظ ادبی و هنری ستوده‌اند و او را شاعری بزرگ به شمار آورده‌اند، هم به لحاظ علمی او را مورد ستایش قرار داده‌اند و از علاقه‌مندی او به علوم ریاضی، که در طبقه‌بندی قدما غیر از حساب و هندسه و جبر، موسیقی و نجوم را نیز در بر می‌گیرد، سخن گفته‌اند. اما صباحی مشتهر به شاعری است و داشته‌های خود را، در هر زمینه که بوده است، در خدمت شعر و شاعری نهاده و در هنر شاعری از آن سود جسته است. چنین است که ما نیز در این مقام از پایگاه شاعری صباحی سخن می‌گوییم. برای تعیین پایگاه علمی هر عالم و مقام هنری هر هنرمند و هر شاعر باید از روشی مناسب و علمی سود جست. روش‌ها با از نقل برمی‌آیند یا از عقل حاصل می‌شوند. روش‌های برآمده از نقل را روش نقلی و روش‌های حاصل از عقل را روش عقلی می‌نامیم. در روش نقلی بر دیدگاه‌هایی تأکید می‌شود که ناقدان و محققان از میزان ارزش و اهمیت پایگاه یک عالم یا یک شاعر عرض کردند. در به کارگیری این روش، نظریات محققان نقل می‌گردد و به استناد آنها پایگاه یک عالم یا یک شاعر تعیین می‌شود. بنابراین می‌توان روش نقلی را روش غیرمستقیم خواند؛ چرا که محقق با واسطه دیگران و نظریات آنان به تحلیل و نقد یک اثر می‌پردازد و در واقع به نتایجی که دیگر محققان از تحلیل اثر گرفته‌اند اعتماد می‌کند.

در روش عقلی، محقق، خود مستقیماً به مطالعه و تحلیل یک اثر می‌پردازد و با تعیین ارزش آن اثر به پایگاه صاحب اثر راه می‌برد. چنین است که می‌توان از روش عقلی به روش مستقیم نیز تعبیر کرد. در پی سنجش نتایج به دست آمده از روش عقلی (= روش مستقیم) با نتایج برآمده از روش نقلی (= روش غیرمستقیم، روش برآمده از روش صباحی که می‌توان نام روش تلفیقی بر آن نهاد و ما با اتخاذ همین روش به بررسی شعر صباحی می‌پردازیم، من نخست بدون هر گونه داور، ابیاتی را از دیوان صباحی نقل می‌کنم و داور را به خوانندگان وا می‌گذارم:

- ابیاتی از قصیده شماره ۸ در مدح آذر:

دوشم که نمی‌ماند به شب‌های دگر بر	چشمم به سها طعنه همی زد به سهر بر
یشت فلک از موجه اشکم به تزلزل	تیر فلک از ناوک اَهم به حذر بر
مشحون شب تاریک به رخشنده کواکب	چون مار سیاهی به سر گنج گهر بر

یا اهرمنی مرسله‌های گهر آگین آویخته از گردن و افکنده به بر بر
روشن نه بساط فلک از مشعل انجم انگشت شب افروخته آهم به شرر بر ...
- ابیاتی از ترکیب بند شماره ۲ در مرثیه آذر، که ترکیب بند یا چهارده بند (ترکیب بند شماره ۱) در مرثیه شهیدان کربلا، به مطلع (بند اول):

افتاد شامگه به کنار افق نگون خور چون سر بریده از این طشت واژگون
افکند سرخ مغفر زرین و از شفق در خون کشید دامن خفتان نیلگون...
را دست کم اهل ادب می‌شناسند و به اهمیت و ارزش ادبی آن واقف‌اند. ابیاتی از ترکیب بند در مرثیه آذر را می‌آورم تا با تأمل در آن، خوانندگان به داوری برخیزند:

سحر فلک بود سرد از جگر برزد
مرا نسیم سحر دامنی بر اختر زد
سپهر زیور انجم ز گوس و گردن بخت
زمانه سنگ به مینای هفت اختر زد
درید صبح گریبان شفق به خون رخ شست
ز کمره بارخ زرد آفتاب سر برزد
نفس گسیخته جغدی زبان به توحه گشاد
شکسته بال غریبی ز آشیان پر زد ...
چه گفت؟ گفت که آذر ز دست ساقی مرگ
هنوز دور به او نرسیده ساغر زد
چه گفت؟ گفت که آذر از این سراج تنگ
دلش گرفت و قدم در سرای دیگر زد
همای اوج شرف سایه از جهان برداشت
زمین به ناله درآمد فلک فغان برداشت

- ترکیب بند شماره ۳، در مرثیه همسر و فرزندان خود که با این ابیات آغاز می‌شود:

گلرخانم بی سبب از من برآشفتنند باز رخ ز من یکبارگی این بار بنهفتند باز
رفت راز رفتگان من به خاک و ماندگان انجمن کردند و راز خود به هم گفتند باز

تازه گل‌های مراد دیگر شکفتن نیست، حیف گلستان‌ها ورنه پژمردند و بشکفتند باز ... سوگنامه‌ای است که باید آن را ضمن مقایسه با سوگنامه‌های بلند و مشهور در زبان فارسی، خواند و داوری کرد ... داوری نگارنده در مقام معلمی که از کودکی با اشعار شاعران بزرگ انس داشته و به برکت این انس، امروز که به پایان راه عمر نزدیک می‌شود که کدام «سخن شعر» است و کدام شعر نیست و با به کارگیری معیار این انس اعلام می‌کند که:

۲۵ قصیده در دیوان صباحی هست که با خواندن آن‌ها، خواننده به همان داوری می‌رسد که با خواندن قصیده شماره ۸ که ابیاتی از آن نقل شد. ۳ ترکیب‌بند، یکی در مرثیه شهیدان کربلا - دوم در مرثیه آذر و سوم در مرثیه خانواده از دست رفته‌اش در زلزله ۱۱۹۲ ق کاشان، هم در دیوان ضبط است که بی‌مبالغه در شمار معبود ترکیب‌بندهای درجه اول زبان فارسی و به اورخم از حمله اشعاری است که می‌توان آن‌ها را به صفت عالی موصوف ساخت. ۵۹ غزل هم در دیوان ثبت است که نمی‌گویم جمله به یک دستی قصیده‌ها و ترکیب‌بندهاست اما من گفتم که: اولاً، در میان آن‌ها غزل‌هایی هست که چونان غزل‌های مشهور و دلنشین، ورد زبان‌هاست، مثل:

- غزل شماره ۱۹، به مطلع:

نگذشت بر گلی که دلم یاد او نکرد • در خون من که بود که دستی فرو نکرد

- غزل شماره ۴۲، به مطلع:

مکش به خون پر و بالم که من هر آنچه پریدم

به غیر گوشه بامت شادی نگزیدم

با آن مقطع که شهره آفاق است:

وطن به بیدگل اما کسی ندید صباحی به دست دسته گل یا به فرق سایه بیدم

- غزل شماره ۴۶، به مطلع:

مگذار که دور از رخت ای یار بمیرم یک ره بگذر بر من و بگذار بمیرم

- غزل شماره ۵۹، به مطلع:

نه ز مهر نور بینم نه ز ماه روشنایی

همه روز روز هجران همه شب شب جدایی

و به جرئت می‌گویم غزل‌های شاعر گرچه براساس شیوه بازگشتیان پیروی از حافظ و سعدی در غزلسرایی است، اما از تجربه‌های شخصی شاعر حکایت می‌کنند، زبان حال‌اند و از این بابت اصالتی خاص دارند که به قول استاد زرین‌کوب در غزل‌هایش شوری و دردی هست که باکی از احساس واقعی است (از گذشته ادبی ...، ۴۵۸). حتی اگر به ظاهر غزل‌ها تابه‌کیم از این بابت هم دارای استقلال و اصالت هستند، یعنی که شاعر، هر چند در قصیده و قصاید مشهور زبان فارسی استقبال کرده و به اقتضای استادان قصیده سروده و به راستی از عهد کار هم برآمده است، در غزل از این شیوه پیروی نکرده است و تو‌گویی می‌دانسته است که در این روز استقبال چندان شایسته نیست و توفیق یافتن در آن بس دشوار است. صبا‌ی، بی‌شک می‌دانسته است که حافظی باید تا بتواند غزل استاد سخن (سعدی، کلیات، غزل ۴۲۸) را به طبع

یک امشب که در آغوش شاهد شکر
گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم

استقبال کند و بسراید (حافظ، دیوان، غزل ۳۳).

تو همچو صبحی و من شمع خلوت محرم

تیسمی کن جانم بیه که چون همی سپرم

تا نقادان درمانند که کدام بهتر است و سرانجام بدین نتیجه برسند که هر دو بهتر است! نمی‌گویم که صبا‌ی تنها به همین سبب کمتر گرد استقبال از غزل‌های سعدی و حافظ گردیده که این علت، علتی غرضی است. سبب اصلی و علت ذاتی آن است که شاعر ما به گونه‌ای به استقلال رسیده بوده است، یا تجربه‌های اصیل عاطفی و عاشقانه خود را، ناخودآگاه و به حکم غریزه شاعری در قالب‌ها و در اوزانی ریخته است که خواننده از آن‌ها حرکتی مستقل حس کند.

اما در قصیده سرایی، صبا‌ی، از این بابت شیوه‌ای متفاوت داشته است. شماری از بیست و پنج قصیده او به اقتضای استادان بزرگ قصیده‌سرا سروده شده و الحق به خوبی از عهده این کار بزرگ و خطیر برآمده است: بشکرید:

الف) استقبال از منوچهری، از قصیده معروف به لغز شمع در مدح عنصری:

۱. منوچهری

ای نهاده بر میان فرق جان خویشتن / جسم ما زنده به جان و جان تو زنده به تن

۲. صباحی (مبتدا به لغز شمع، در مدح آذر بیگدلی، قصیده ۲۱):

چيست آن مرغی که دارد دوزبان در یک دهن / گاه، دمسازیش آیین، گاه، غمازیش فن

ب) استقبال از امیر معزی

۱. معزی:

ای زه تر از برگ گل تازه به بر بر / پرورده تو را خازن فردوس به بر بر

۲. صباحی (قصیده ۸):

دوشم که نم ماند شب های دگر بر / چشمم به سها طعنه همی زد به سهر بر

نگاهی به «دعای تأیید» هر دو شاعر نیز خالی از لطف نیست:

۱. معزی:

در ملک تو را بر امرا بد تقم / تا هست تقدم ز محرم به صفر بر

پیوسته بماناد تو را عمر و جوانی / تا عمر و جوانی نبود جز به گذر بر

روزت همه نوروز ز خوبان دل افروز / خوبان به بر بر جو گل تازه به بر بر

۲. صباحی (قصیده ۸):

تا ماه ز پروین فکند طوق به گردن / تا چرخ ز لیل نهد تاج به سر بر

بر گردن خصم تو بود طوق ز آهن / و اکلیل خیل تو مرصع به گهر بر

ج) استقبال از خاقانی

۱) خاقانی:

ای نایب عیسی از دو مرجان / وی کرده ز آتش آب حیوان

۲. صباحی (قصیده ۱۹):

ای گشته عیان ز یک گریبان / روی تو و روی ماه کنعان

و چنانکه رسم و گاه شاعر استقبال کننده از مقتدای خود یاد می کند، می گوید:

شد پیرو مقتدای شروان در گفتن این قصیده طبعم
او کرده مکان به صدر خاقان دربان دری مرا ندیده

(د استقبال از انوری:

۱. انوری:

ای زرین نعل آتشین سم وی سوسن گوش خیزران دم
ای باد صبا گرفته در گل با آتش تو چو ساق هیزم

۲. صبا (در مدح آذربیدگلی، قصیده ۱۵):

چون سر بر این بلند طارم بر جای سمور جلوه قاقم
دا آگه من نسیم و گفتی زد بانگ کسی که: لا تنم، قم

و در پایان قصیده از مقتدی خود، انوری یاد می‌کند:

رفتم پی انوری - را به بحر نالان من و بحر در تلاطم
از نیروی مدح تو نکریم اندیشه خود از زبان مردم

و انصاف را که نیک از عهده برآمده و اصل استعمال‌هایش، دست کمی از اصل ندارد که تردید نیست که گاه دلنشین‌تر هم هست. باید همه را سر تا به پا خواند و با دقت و تأمل هم خواند و آنگاه از سر انصاف نتیجه گرفت.

صباحی شاعر دوره بازگشت ادبی* است و از جمله بنیانگذاران این مکتب محسوب می‌شود، اما تنها بنیانگذار نیست و تجربه‌های شاعرانه او به دوره بنیانگذاری محدود نمی‌شود که کار او تا عصر کمال نهضت ادامه می‌یابد. بنابراین نخست باید به رغم دیدگاه محققانی که بازگشت ادبی در شعر را، به تعبیر اخوان ثالث، کودتایی بی‌ثمر و به قول طباطبائی تحول ارتجاعی و سیری قهقرای می‌شمارند، این جنبش از روند تکامل تاریخ ادبیات فارسی و به حکم ضرورتی تاریخی — که باید جداگانه از آن سخن گفت — پدید آمده است و صرف تقلید و بازگشت محض به شیوه قدما نیست؛ بلکه اگر

* در باب بازگشت: دادبه، اصغر، «بازگشت ادبی»، دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، جلد یازدهم، ۱۳۸۱ ش. این بخش از مقدمه مستفاد از مقاله «بازگشت ادبی» است. بنابراین علاقه‌مندان می‌توانند بدین مقاله و به منابع آن رجوع کنند.

به دیده انصاف بنگریم دارای ویژگی‌هایی خاص و جاذبه‌های ویژه‌ای نیز هست. به قول یان ریپکا پیشروان نهضت بازگشت ادبی شاعرانی خردمند و صاحب ذوق انتقادی بوده‌اند و با خرد و ذوق خود دریافته‌اند که راه‌هایی و تحول و پیشرفت شعر فارسی بازگشت به شیوه استادان متقدم است. می‌توان گفت جنبش بازگشت ادبی در ایران، به جریان بازگشت نویسندگان اروپا به سبک نویسندگان روم و یونان، در عصر رنسانس می‌ماند که با وجود تقلید از آن نویسندگان اصالت داشت و مکتبی نو محسوب می‌شد. اینجا و در جریان بازگشت ادبی، در پرتو خود و ذوق بازگشت‌کنندگان شیوه‌ای تازه و مکتبی نو پدید آمد. شعر بازگشت به دو دوره تقسیم می‌شود: دوره اول، از نیمه دوم سده ۱۲ ق آغاز می‌شود و تا اوایل سده ۱۳ ق ادامه می‌یابد. مرکز فعالیت‌های دوره اول، دو انجمن ادبی است که در خاستگاه بازگشت، یعنی شهر اصفهان تشکیل شد:

یکی، انجمن شتافته به رهبری مشتاق اصفهانی (۱۱۰۱-۱۱۷۱ ق)؛ دوم، انجمن نشاط به پیشوایی نشاط اصفهانی (۱۷۵-۱۲۴۴ ق). این دوره را دوره آغازین و ابتدایی بازگشت خوانده‌اند؛ دوره دوم، از اواخر نیمه اول سده ۱۳ ق آغاز می‌شود و تا اوایل سده ۱۴ ق استمرار می‌یابد. مرکز فعالیت یا به تعبیر قوی‌تر مرکز رهبری این فعالیت انجمن ادبی خاقان بود که به نام شعری (= تخلص) فتح‌الدین شاه قاجار (پادشاهی از ۱۲۱۱ تا ۱۲۵۰ ق) نامیده می‌شد و جلسه‌های آن در دربار تشکیل می‌گردید. این دوره را دوره ثمر دادن فعالیت‌های دوره نخست و عصر «کمال بازگشت» نامیده‌اند؛ دوره‌ای که طی آن جنبش بازگشت به «مکتب بازگشت» بدل شد. صباحی را شاعر دوره اول و عضو انجمن مشتاق معرفی می‌کنند و اهمیت کار او را چونان اهمیت دیگر بنیانداران جنبش* همانا بنیاد نهادن و به راه انداختن حرکتی تازه می‌دانند که لازمه آن پدید آمدن آثار اشعار و ناپخته نیز هست. این امر و این حکم موجب می‌شود تا آثار صباحی چنانکه باید لحظه نشود و ارزش آن به اندازه‌ای که هست تعیین نگردد. حقیقت آن است که اولاً مجموعه اشعار هر شاعر، حتی شاعران بزرگ درجه اول نیز دارای قراز و فرود و به اصطلاح دارای غث و

* اعضای انجمن مشتاق غیر از خود مشتاق و صباحی عبارتند از: عاشق اصفهانی (د ۱۱۸۱ ق)؛ رفیق اصفهانی (۱۲۲۶ ق)، آذریگدلی (د ۱۱۹۵ ق)، عبدالمجید شکسته نویس (۱۱۸۵ ق)، صهای قمی (د ۱۱۹۱ ق).

سمین است و شعر صباحی نیز از این قاعده مستثنی نمی‌تواند بود؛ ثانیاً، اگر به دیده تحقیق بنگریم اشعار صباحی با اشعار سایر اعضای انجمن مشتاق متفاوت است. فعالیت ادبی صباحی، در پرتو عمر دراز و پر برکت وی تا دوره دوم بازگشت یعنی دوره کمال این نهضت و تشکیل سومین انجمن، یعنی انجمن خاقان استمرار می‌یابد و محور و مرکز و رهبر انجمن خاقان، یعنی ملک‌الشعرا صیای کاشانی نیز به وسیله او تربیت می‌شود و شعر او — اگر بپذیریم که بخشی از آن به دوره ناپختگی بنیانگذاران مربوط است — بی‌گمان از این دوره بی‌گذرد و به پختگی و کمال دوره دوم ارتقا می‌یابد. این سیر از نقص به کمال و از خامی به پختگی با سیراز غزل‌سرایی به قصیده‌سرایی همراه است. بدین معنا که شاعران دوره بازگشت نخست با غزل‌سرایی روی آوردند و سپس متوجه قصیده‌سرایی شدند. گرچه نمی‌توان حکم کرد که تمام غزل‌های صباحی در دوره نخست سروده شده، اما تقریباً می‌توان حکم کرد که غالباً قصیده‌ها و برآمده از دوره دوم است. این حکم در مورد ترکیب‌بندها هم صادق است و به همین هم دانیم ترکیب‌بند مربوط به زلزله در مرثیه خانواده شاعر (۱۱۹۲ ق)؛ ترکیب‌بند در ربیعه (۱۱۹۰ ق) و قصایدی که در ستایش آقامحمدخان و فتح علی شاه سروده شده مربوط به بخش پایانی عمر شاعر (بیست سال آخر؛ حدود ۶۰ تا ۸۰ سالگی) و در نتیجه حاصل دوره کمال و پختگی او و پختگی نهضت بازگشت به شمار می‌آید. در یک کلام قصیده‌ها و ترکیب‌بندهای صباحی، عالی است.

بدیهی است که می‌توان این اشعار را با یکدیگر سنجید و در جابجایی کرد و بدانها امتیاز داد، اما تردید ندارم که فروترین آنها هم امتیازی بالا و در خور توجه به خود اختصاص می‌دهد. این حکم را می‌توان در باب شماری از قطعات هنرمندانه و استادانه شاعر نیز صادر کرد. مثنوی‌ها و رباعی‌ها خوبند اما در قیاس با قصیده‌ها و ترکیب‌بندها و شماری از قطعه‌ها امتیاز کمتری می‌گیرند. در قصاید، ترکیب‌بندها و شماری از قطعات هم زبان، شیوا و رساست، هم صور خیال، حضوری هنرمندانه و استادانه دارد، هم در آنها اشارات و تلمیحات، چشمگیر و گاه سخت بدیع است.

به عنوان مثال اگر ناقدی نخستین قصیده دیوان در مدح پیامبر اکرم (ص) را از نظر بگذراند مهارت و استادی شاعر را، چه در کاربرد هنرمندانه صنایع، چه در اشارات به مسائل مختلف را آشکارا می‌بیند؛ (قصیده شماره ۱):

شبهانگام چون بنهفت رخ این لاله حمرا :

شکفت از چشم انجمن صد هزاران لرگس شهلا

در هر بیت این قصیده حکایتی است خواندنی! یا اگر مدیحه فتحعلیشاه به مطلع

(شماره ۲):

باز اقلیم چمن خسرو آزار گرفت دست گل تیغ تطاول ز کف خار گرفت
را در مطالعه گیرد؛ قصیده‌ای غزل گونه با حال و هوای غزل، غرق شعف می‌شود و سرشار از لذت. بررسی یکایک قصاید سخن را به درازا می‌کشد. خوانندگان فرهیخته خود، جمله را خواهند خواند و لذت خواهند برد و با ما همدستان خواهند شد.

این سایه برآمده از اعمال روش عقلی - تحلیلی است که بی‌گمان با داده‌های روش نقلی، یعنی دیدگاه ادبی مستقیم و ستایش‌آمیز ناقدان هم روزگار شاعر و ناقدان معاصر نیز تأیید می‌شود. این ناقدان هر پایگاه علمی صباحی را با تعبیراتی چون «شاعری دانشمند» (دنبلی، عبدالرزاق، ۳۷۷) ستودند و رز بی‌مانندی او در میان اقران (گرچی نژاد، تذکره، اختر، ۱۲۰) تأکید ورزیده‌اند، به تمام‌بند ادبی او اذعان کرده‌اند، او را «سرور و سالار سخنوران» (هاتف، دیوان، ۵۹) و «للماء ملکه فصاحت» (صبا، دیوان، ۲۹۳) خوانده‌اند که دارای طبعی وفاد و سلیم (نک: آذر، تذکره، ۱۱۱-۵۷۸) است و در میان شاعران معاصر خود شاعری بزرگ به شمار می‌آید (مدرس تبریزی، حانة‌الادب، ۴۱۲/۳) و چنین است که موجب ستایش شاعرانی چون آذرینگدلی (دیوان ۲۶۹-۳۷۱)، هاتف اصفهانی (دیوان، ۵۸-۶۲)؛ سحاب اصفهانی (دیوان، ۳۰۰-۳۰۱) و شهاب ترشیزی (نک: دیوان صباحی، چاپ پرتو بیضایی، ۸۹-۹۰) قرار گرفته است.

شعر صباحی را از زوایای مختلف می‌توان مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرارداد و در هر باب رساله‌ای درخور توجه فراهم آورد؛ به لحاظ صنایع بدیعی و بیانی و هنرنمایی و تصویرسازی‌های شاعر؛ به لحاظ دایره واژگانی گسترده او ترکیب سازی‌ها و تعبیرسازی‌های هنرمندانه‌اش، به لحاظ ماده تاریخ سازی‌هایش؛ به لحاظ اشاراتش به مسائل و اصطلاحات علوم نقلی و عقلی و مضمون آفرینی‌هایش با استفاده از این اشارات و ... که بی‌گمان صباحی در این ابواب کم‌نظیر است. بدین معنا تا حد ممکن در مقدمه دیوان شاعر (به تصحیح نگارنده و آقای عبدالله مسعودی آرائی) که در دست انتشار است، پرداخته شده

است.

در آستانه برگزاری همایش بزرگداشت صباحی گذشته از تصحیح انتقادی دیوان این شاعر، کتابشناسی توصیفی وی نیز به همت دوست و همکار فاضلم جناب آقای علی میرانصاری و با یاری و همکاری جناب آقای سید مرتضی طاهری برزکی فراهم آمد. این اثر اکنون در اختیار خوانندگان است و فراهم آوردن گنجینه‌ای که تا آنجا که میسر بوده است اطلاعاتی را که تحت عنوان کتابشناسی می‌توان گرد آورد، فراهم کنند و به معرفی آثاری بپردازند که به نوعی به این شاعر بزرگ عصر بازگشت ادبی — که هنوز چنانکه باید شناخته نیست — مربوط می‌شود. این تلاش، به نظر من، چنانکه باید صورت پذیرفته و اثری ارزشمند و سودمند نام کتابشناسی توصیفی صباحی بیدگلی فراهم آمده است. توفیق هر چه بیشتر فراهم آوردن آثاری که به دعا از خدا می‌طلبم.

فهرست منابع:

۱. آذربیدگلی، لطفعلی بیگ، تذکره شکوه، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۸ ش؛
۲. همو، دیوان اشعار، به کوشش حسن دادات باستانی و محمدحسین بیگدلی، تهران، ۱۳۶۶ ش؛
۳. آیین پور، یحیی، از صبا تا نیما، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۲ ش؛
۴. ابن یمین، دیوان، تصحیح حسینعلی باستانی زاد، تهران، انتشارات سنایی، ۱۳۶۳ ش؛
۵. امیر معزی، دیوان، تصحیح محمدرضا قنبری، تهران، انتشارات روان، ۱۳۸۵ ش؛
۶. انوری ابیوردی، دیوان، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ ش؛
۷. پرتویضایی، حسین، مقدمه بر دیوان صباحی بیدگلی، دیوان صباحی بیدگلی، به تصحیح و مقدمه ح — پرتویضایی، به اهتمام عباس کی منش (مشتق کاشانی) تهران، انتشارات زوار، ۱۳۳۸ ش؛
۸. حافظ، شمس‌الدین محمد، دیوان، تصحیح علامه محمد قزوینی، دکتر قاسم غنی، تهران، انتشارات زوار، چاپ هشتم، ۱۳۸۱ ش؛
۹. همو، دیوان، تصحیح دکتر پرویز ناتل خانلری، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ

اول، جلد دوم، ۱۳۶۲ ش؛

۱۰. خاقانی شروانی، *افضل الدین دیوان*، تصحیح سیدضیاءالدین سجادی، تهران،

انتشارات زوار، ۱۳۶۴ ش؛

۱۱. دادبه، اصغر، «بازگشت ادبی»، *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، جلد یازدهم، ۱۳۸۱ ش؛

۱۲. همو، «حافظ»، *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، جلد نوزدهم، ۱۳۹۱ ش؛

۱۳. همو، *نقش تعلیمی غزل در آراماتشهر سعدی*، فصلنامه جستارهای ادبی، تهران،

دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال، شماره پیاپی ۱۲، پاییز ۱۳۹۰ ش.

۱۴. دینیار، عبدالرزاق بیگ، *تجربه الاحرار و تسلیه الابرار*، تبریز، ۱۳۴۹ ش

۱۵. دیوان یکی، سیداحمد، *حدیقة الشعر*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۶۵ ش؛

۱۶. ریپکا، یان، *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، انتشارات سخن،

جلد دوم، ۱۳۸۳ ش؛

۱۷. زرین کوب، عبدالحسین، *از گذشته ادبی ایران*، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۸۳ ش؛

۱۸. همو، *نقد ادبی*، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۲ ش؛

۱۹. سحاب اصفهانی، دیوان، به کوشش احمد کرمی، تهران، انتشارات ما، ۱۳۶۹ ش؛

۲۰. سعدی، مصلح الدین، *بوستان*، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات

خوارزمی، ۱۳۸۹ ش؛

۲۱. همو، کلیات، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۸۵ ش؛

۲۲. شمیسا، سیروس، *فرهنگ تلمیحات*، تهران، انتشارات اردوس، ۱۳۷۱ ش؛

۲۳. همو، *سیر غزل در شعر فارسی*، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۶۹ ش؛

۲۴. شوشتری، میر عبداللطیف خان، *تحفة العالم*، به اهتمام محمد مؤید، تهران، کتابخانه

طهوری، ۱۳۶۳ ش؛

۲۵. صبا، فتحعلی خان، دیوان، تصحیح محمدعلی نجاتی، تهران، انتشارات آقبال، ۱۳۴۱ ش؛

۲۶. کلاتر ضرابی، عبدالرحیم، *تاریخ کاشان*، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات

امیرکبیر، ۱۳۶۶ ش؛

۲۷. گرجی نژاد، احمد، *تذکرة اختر*، به کوشش ع خیامپور، تبریز، ۱۳۴۳ ش؛

۲۸. گروسی، فاضل خان، *تذکرة انجمن خاقان*، یا مقدمه دکتر توفیق سبحانی، تهران،

انتشارات روزنه، ۱۳۷۹ ش؛

۲۹. گلچین معانی، احمد، تاریخ تذکره‌های فارسی، تهران، انتشارات سنایی، ۱۳۶۳ ش؛
۳۰. گوپاموی، محمد قدرت الله، تذکره نتایج الافکار، تصحیح یوسف بیگ باباپور، مجمع ذخایر اسلامی، ۱۳۸۷ ش؛
۳۱. مدرس تبریزی، محمدعلی، ریحانه الادب، تهران، انتشارات خیام، ۱۳۷۴ ش؛
۳۲. مفتون دنبلی، عبدالرزاق بیگ، تجربه الاحرار و تسلیه الابرار، تصحیح حسن قاضی طباطبایی، تبریز، ۱۳۴۹ ش؛
۳۳. مندی پنهانی دامغانی، دیوان اشعار، تصحیح سید محمد دبیرسیاقی، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۰ ش؛
۳۴. وصاف بکلی، و مدرضا بن جعفر، رساله چراغان، چاپ عکس از روی نسخه خطی، فرهنگ ایران زمین، بند بیست و چهارم، صاحب امتیاز ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۸ ش؛
۳۵. هاتف اصفهانی، سید محمد یوان، تصحیح حسن وحید دستگردی، با مقدمه عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۴۱ ش؛
۳۶. هدایت، رضا قلی خان، معراج‌المنعمین، تصحیح دکتر مظاهر مصفا، بخش دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۲ ش؛

اصغر دادبه

دبیر علمی مجله بین‌المللی صباحی بیدگلی

کاشان: پانز یکهزار و سیصد و نود و یک خورشیدی